



نمکدان شکن‌ها

نگاهی به گسستگان از جبهه حق
و پیوستگان به جبهه باطل

صالح‌اللهی

سیاست مدن و اندیشه سیاسی از سیال‌ترین اندیشه‌های طول تاریخ است به گونه‌ای که در قوطی عطاری آن همه چیز یافت می‌شود و گاه تناقض به حدی می‌رسد که اندیشه‌وران از جمع کردن تمام این اندیشه‌ها در دایره یک موضوع ناتوان می‌مانند و جذاب‌تر آن که این اندیشه‌ها افرادی را از صنوف مختلف در درون خود جمع کرده است که خود این اختلاف صنوف کار جریان‌شناسی را بسی مشکل‌تر می‌کند.

در میان این جریان‌ها گاه اصلی از یک تفکر و یا جریان خاص و یا کل آن تفکر و جریان، مورد نقد و هجمه سیاست‌ورزان و صاحبان کرسی نقد قرار می‌گیرد؛ حال آن که بسیاری از همین نقادان در مقام عمل از همین اصول نقدشده در مقام نظر استفاده می‌کنند و در مواردی گوی سبقت را از معتقدان و حتی مبذعان این اصول می‌ربایند.

اصول سیاست‌ورزی نیکولو ماکیاوولی، فیلسوف و سیاست‌مدار ایتالیایی، از جمله همین اصول است که به‌طور معمول سیاست‌مداران و به‌ویژه سیاسیون مسلمان آن را مورد نقد قرار داده‌اند. چکیده فلسفه سیاسی ماکیاوولی این است که هدف، وسیله را توجیه می‌کند و بر همین اساس هر عملی را برای حاکمان و پادشاهان مجاز می‌شمرد. این اصل بخصوص از طرف سیاست‌ورزان مسلمان و به‌ویژه تفکر فقه‌محور چنان مورد نقد قرار گرفته است که بطلان آن جزو بدیهیات شمرده می‌شود؛ اما کمی مطالعه ما را به جریانی در دل روحانیت که از نقادان این تفکر هستند می‌رساند که در عرصه نظر با این اصل مخالفت می‌کنند اما در عمل جز به این اصل قائل نیستند و عمل نمی‌کنند.

اندیشه ماکیاولیستی در میان حاکمان و سیاست‌مداران قرون گذشته ریشه‌دار بوده اما جریان‌شناسی معاصر آن را در میان روحانیان می‌توان از دوره مشروطه به روشنی مورد بررسی قرار داد. ماکیاوولی‌های معمم را می‌توان از شدت تغییر مواضع آن‌ها در گستره تاریخ معاصر پیدا کرد. برای نمونه، شخصیتی چون سیدحسن تقی‌زاده از جمله این افراد است. وی در طول حیات علمی و سیاسی خود از روحانیت تا ضدیت با روحانیت را تجربه کرده است. تقی‌زاده ابتدا به فراگیری علوم دینی می‌پردازد و در فقه و اصول از محضر علمای تبریز استفاده می‌کند اما در اوان جوانی با روی‌آوری به یادگیری زبان فرانسه و علوم جدید با مجامع روشنفکری آشنا می‌شود و آرام‌آرام زمینه نقد مبانی دینی در ذهن او شکل می‌گیرد؛ تقی‌زاده را می‌توان از مروّجان تفکر میرزاملکم‌خان و همفکرانش دانست؛ این افکار چنان در او تاثیر گذاشت که خود را به ترویج سازمانی آن موظف دید و به همراه جمعی از جمله محمدعلی تربیت، میرزاسیدحسین‌خان عدالت و یوسف اعتصامی ملقب به اعتصام‌الملک (پدر پروین اعتصامی) اقدام به تاسیس مدرسه تربیت کرد ولی به دلیل شکست در تاسیس آن به احداث کتاب‌فروشی تربیت اقدام کرد تا از این دریچه در راستای چیزی که او آن را آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی می‌نامید اقدام کند.^۲ تا این جا سیدحسین تقی‌زاده فرزند سیدتقی، درس‌خوانده حوزه‌های علمیه تبریز و شاگرد علمای بنام آن دیار، موضع خود را از نگاه دینی به نگاه ملی تغییر داد. تقی‌زاده پس از یک دوره یک‌ساله سیر و سیاحت در بلاد مختلف به تبریز بازگشت و پس از پیروزی انقلاب مشروطه از طرف اصناف تبریز به مجلس راه یافت؛ این دوره را می‌توان نقطه عطف زندگی او دانست. در این دوره او با نطق‌های طوفانی توانست نظر مجامع و شخصیت‌های مختلف را به خود جلب کند و خود را به عنوان یک آزادی‌خواه ضد استبداد در میان مردم معرفی کند. شهرت او و توانمندی‌هایش در کار سیاست باعث شد تا شخصیتش انقلابی‌تر از آن چه بود نشان داده شود. همین نطق‌ها او را مغضوب محمدعلی‌شاه کرد، تا آن جا که مجبور شد برای فرار از غضب شاه، ایران را ترک کند و برای مدتی از فضای سیاسی ایران دور شود؛ اما پس از آن و در تیرماه ۱۲۲۸ با تسخیر تهران توسط انقلابیون او دوباره به تهران آمد و پس از تشکیل مجلس به عضویت این مجلس در آمد. این دوره دوره‌ای بود که او بیش‌ترین مخالفت‌ها را با عقاید روحانیت داشت^۳ و از تقی‌زاده روحانی مخالف استعمار به شخصی ضدروحانیت و غرب‌زده تبدیل شد تا آن جا که در





عنوان، ملایان سهم امام می‌گیرند، در کار صغیر دست می‌دارند، زمین‌های مجهول‌المالک یا بی‌مالک را می‌فروشند. به همین عنوان دولت‌های جائر را غاصب می‌دانند و مالیات دادن و به سربازی رفتن در آن حکومت‌ها را حرام می‌شمارند.^۶

نه تنها کسروی و تقی‌زاده بلکه بسیاری دیگر از کسانی که هدف را توجیه‌کننده وسیله می‌دانند، حدود شرع و اصول دین را مورد نقد قرار می‌دهند.

یکی دیگر از خصوصیات این جریان، وابستگی به جریان‌های غیردینی بود که به سبب این وابستگی و به درخواست اربابان خود هر حرکتی را انجام می‌دادند حتی اگر اعدام بزرگان شریعت بود. برای نمونه، شیخ‌ابراهیم زنجانی که درس خوانده نجف و شاگرد بزرگانی چون آخوند خراسانی بود و به حکم او شیخ‌فضل‌الله نوری به دار آویخته شد، از اعضای علی‌لژ بیداری از لژهای فعال فراماسونرها در ایران بود و به جای آن که از قرآن و شریعت دستور بگیرد، فرامین خود را از لژ می‌گرفت.^۷

زنجانی نیز چون دیگر ماکیاول‌های معمم در اواخر عمر خود از آموزه‌های دینی بخصوص معارف شیعی دور شد و به عقاید وهابیت گرایش یافت؛ او در مساله امامت قائل به این شد که اختلافی در کار نبوده و این همه اختلاف‌ها حاصل زیاده‌خواهی بزرگان طرفین است؛ همچنین مردم را از زیارت نهی می‌کرد و می‌گفت لعن و دعا به حال این مرده‌ها تاثیری ندارد و یا با لسان تمسخر می‌گفت: شما بیکارید که می‌روید این طلا و نقره‌ها را می‌بوسید! حس قدرت‌طلبی در زنجانی آن قدر قوی شده بود که از همه‌چیز در راه بقای در قدرت گذشت اما آخر الامر در انزوای مطلق درگذشت.

این جریان پس از انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت و قدرت‌طلبی در میان طائفه‌ای از روحانیت باعث شد تا به هر کاری دست بزنند.

پس از انقلاب و با روی کار آمدن جریانی با تفکرات سرمایه‌داری، واژه‌های معادل برای تفکر ماکیاولیستی ابداع شد؛ و آن واژه عمل‌گرایی بود عمل‌گراها معتقد بودند که بایستی با واقعیت موجود کنار آمد و از این رهگذر به هدف نزدیک شد. توجیه اختلاس و رشوه‌گیری و تمسخر تفکر زهد و تشویق به دنیاطلبی از ثمرات جریان عمل‌گرایی بود. این جریان متأسفانه در بستر جمهوری اسلامی روزبه‌روز قدرتمندتر شدند، چنان که در برخی مقاطع پیوند آن‌ها با جریان‌هایی چون منافقین ماهیت ماکیاولیستی این جریان را برملا می‌سازد. این جریان در راه رسیدن به قدرت و بقای آن، راضی به حمایت از کانون‌های جنایت شدند و با جنایتکارانی که دستشان تا مرفق در خون ملت ایران بوده است، همصدا شدند.

بررسی جریان‌های ماکیاولیست دینی از آن‌رو مهم است که با توجیهات این جریان، آرام‌آرام حقیقتی از دین باقی نخواهد ماند و دیگر کسی برای عمل به مژ اسلام قیام نخواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. زندگی طوفانی، صص ۲۶-۱۵.
۲. ویکی پدیا ذیل واژه.
۳. عبدالحسین نوایی، فتح تهران، ص ۲۲۱.
۴. داگه صص ۲۲ و ۲۳.
۵. زندگی و کارهای احمد کسروی، ص ۲۴.
۶. پاسخ به بدخواهان ص ۷.
۷. بیست مقاله محمد قزوینی (میرزا محمدخان قزوینی)، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی و پوراوود ج ۱، ص ۱۳ به بعد.

نطق‌های خود علنی اظهار می‌داشت که «ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس». خدمات او به غرب‌گرایی و بیگانه‌پرستی در حدی بود که مصدق بعدها درباره او گفت: «شاید مادر روزگار نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند» همین مواضع ضددینی و منش فاسد او باعث شد تا مراجع وقت، مرحوم آیت‌الله شیخ‌عبدالله مازندرانی و نیز آخوند خراسانی، در مقابل او موضع بگیرند و در حکمی از مجلس بخواهند تا وی را از مجلس عزل و اخراج کنند. حس قدرت‌طلبی تقی‌زاده باعث شد در برنامه‌های طراحی شده و به واسطه محمدعلی تربیت دست به قتل آیت‌الله بهبهانی بزند و این مزید بر علت مخالفت جریان‌های مختلف با او شد. تذبذب تقی‌زاده به این جا نیز خلاصه نشد. او با آن که نطق‌های آتشینی در حمایت از حکومت قاجار می‌نمود و حتی در رای‌گیری آبان ۱۳۰۴ جزو مخالفان خلع احمدشاه از سلطنت بود اما بلافاصله با قدرت‌گیری پهلوی تغییر جهت داد و به حمایت از رضاخان پرداخت و در حکومت او به مناصب بالایی چون حکومت (استانداری)، وزیرمختاری، سفارت و وزارت رسید و در برنامه‌های اصلاحات رضاشاه از همکاران نزدیک او بود. پذیرش مناصب عالی در حکومت پهلوی، تقی‌زاده‌ای را که روزگاری اسطوره مبارزه بود به عنوان عنصری وابسته مطرح کرد که دیگر جایی در مجامع انقلابیون دینی و غیردینی نداشت و به‌واقع حیات سیاسی تقی‌زاده به نان‌خوری اربابان قدرت منتهی شد.

همان‌گونه که گذشت، زندگی پر تغییر زندگی تقی‌زاده خبر از یک اصل می‌داد و آن این که او برای ماندن در قدرت از هیچ وسیله‌ای نمی‌گذشت و اگر چه در بیان از پیروی از قانون و منطق دم می‌زد اما در عمل برای اهدافش هر وسیله‌ای را توجیه می‌کرد.

از دیگر خصوصیتی که به واسطه آن می‌توان جریان ماکیاول‌های معمم را در قشر روحانیت ردیابی کرد، مخالفت با مبانی دینی و ارزش‌های اسلامی است که درباره تقی‌زاده به آن اشاره کردیم. با همین معیار می‌توان احمد کسروی را یکی دیگر از این ماکیاول‌های معمم دانست. او که ابتدا در مدرسه طالبیه تربیز در سلک روحانیت وارد شده بود پس از مدتی به افکار روشنفکر مآبانه روی آورد و از سلک روحانیت خارج شد و پس از مدتی به انکار مبانی دینی رسید و حتی پا را از این فراتر گذاشته، خواهان این می‌شود که اول دی‌ماه را در تقویم به نام روز بهروز بنمایند و در آن کتب دینی که او کتب خرافی می‌نامید به آتش بکشند؛ او می‌گوید: «من آشکارا می‌گویم بسیاری از کتاب‌هایی که نزد دیگران ارجمند است، ما آن را به آتش می‌اندازیم اینک کتاب‌های روی میز چیده شده، در میان آن‌ها گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ و مفتاح‌الجنان و مانند این‌ها هست و همه این‌ها در خور آتش است.»^۸ به‌واقع نوعی داعشیسم اعتقادی را در افکار کسروی می‌توان مشاهده کرد.

کسروی معتقد بود دین توان اداره جامعه را ندارد؛ حسن امین به نقل از یکی از حاضران در جلسات احمد کسروی، می‌نویسد که او به طعنه می‌گفت «ما یک حکومت به آخوندها بدهکاریم، یعنی باید قدرت سیاسی به دست روحانیون بیفتد تا بعد ملت ایران دیگر دل از شعائر خرافه‌آمیز در قالب تشیع صفوی بر کند»^۹ او همه‌چیز را بی‌پروا به باد انتقاد می‌گرفت و هیچ‌کدام از مقدسات از زبان تند او در امان نبودند. وی در جایی می‌نویسد:

شما نیک می‌دانید که داستان ولایت یا حکومت در کیش شیعی چه عنوانی دارد. از روی آن کیش، حکومت از آن امام است و چون ناپیداست، فقیرها یا مجتهدان جانشینان اویند که حکومت از آن ایشان است. به همین